

واکاوی مبانی تشکیل حکومت اسلامی در اندیشه امام راحل با تأکید بر روایات نهی از قیام

پژوهشگر: سید ابوالفضل میرحسینی^۱

استاد راهنما: حجت الاسلام حسینی پور

چکیده

تشکیل حکومت اسلامی در دین اسلام از موضوعاتی است که اهمیت ویژه ای دارد. مهم ترین دلیل تشکیل حکومت را می توان اجرای قوانینی شمرد که برای سعادت بشر و رفع نیازهای آن در اجتماع وضع شده است. با کنکاش در روایات این باب، احادیثی را می بینیم که با این امر، یعنی تشکیل حکومت در عصر غیبت امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى به ظاهر مخالف است. با بررسی این روایات و پی بردن به مواردی مانند نداشتن سند معتبر برخی از این احادیث، احتمال صدور روایت در موارد خاص، تعارض این دسته از روایات با روایات مؤید قیام و... و نیز تطبیق آن با مبانی تشکیل حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی رحمته الله علیه که نشئت گرفته از اسلام ناب و سیره عقلاست، می توان دریافت که تشکیل حکومت اسلامی در همه زمان ها لازم بوده و باید برای اجرای قوانین الهی اسلام و حفظ کیان اسلام و مسلمانان، حکومت تشکیل داد.

کلیدواژه‌ها: حکومت، روایات نهی از قیام، امام خمینی رحمته الله علیه، قوانین، روایات باب تشکیل

حکومت، احکام اسلامی.

مقدمه

برپایی حکومت در جامعه اسلامی از مسائلی است که اهمیت و ضرورت خاصی دارد. کسانی که مطالعه تاریخی و در بحث تاریخ سررشته‌ای داشته باشند می‌توانند با نگاهی گذرا به تاریخ و وقایعی که در آن رخ داده است، اهمیت موضوع تشکیل حکومت را بیابند. پیامبر گرامی اسلام ﷺ بعد از هجرت از مکه به مدینه اولین اقدامی که در راستای به وجود آوردن جامعه اسلامی انجام دادند، تشکیل حکومت بود؛ چراکه بدون داشتن حکومت نمی‌توان احکامی را که مد نظر است در جامعه جاری کرد. اگر از زمان صدر اسلام بگذریم و مقداری جلوتر بیاییم می‌توانیم افرادی را در تاریخ مشاهده کنیم که برای اجرای احکام و طرز تفکر خود بین مردم و جامعه اولین اقدامی که انجام داده‌اند، تشکیل حکومت بود.

تشکیل حکومت اسلامی در دین اسلام از مباحث پراهمیت و دارای شاخه‌های گوناگون است که با نگاه به هر کدام از این شاخه‌ها، بدون لحاظ تمام جوانب، سؤالات متنوعی برای آدمی ایجاد می‌شود. روایات مختلفی درباره حکومت و چرایی و چگونگی آن وجود دارد که بررسی هر کدام از آنها به ما داده‌هایی را می‌دهد که به تصدیق جدیدی اشاره دارد. در طول تاریخ نیز بحث حکومت‌داری از مباحث مهم بوده است و تمام پادشاهان بر سر آن نزاع داشته‌اند.

حال سؤال می‌شود در زمان ما و با توجه به برخی از روایات که بر نهی از تشکیل حکومت دلالت دارد، قیام برای نجات دادن مستضعفان و همچنین اجرای احکام الهی در این زمان چه حکمی دارد؟ آیا انقلاب اسلامی با توجه به این روایت امام صادق علیه السلام که می‌فرماید «كُلُّ رَأْيَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۹۵) حکومتی طاغوتی است و امام خمینی رحمته الله علیه که بنیانگذار این نهضت عظیم بودند کاری بیهوده انجام دادند و این حکومت که شعاری جز حمایت از مستضعفان عالم و اجرای احکام اسلامی ندارد حکومتی است که خلاف نص روایت عمل کرده و مورد غضب اهل بیت علیهم السلام است؟

این مسائل مهم‌ترین مسئله‌هایی است که در این پژوهش به طور ویژه به آنها اشاره خواهد شد. البته برای روشن‌تر شدن این بحث باید توضیحات بیشتری داد و به طور دقیق‌تر به هر کدام از این مسائل نگاه کرد.

این موضوع، یعنی واکاوی مبانی تشکیل حکومت اسلامی از منظر امام خمینی علیه السلام، قید دیگری در خود جای داده که عبارت است از روایات نهی از قیام. برای روشن شدن کامل این مسئله باید علاوه بر واکاوی مبانی تشکیل حکومت از منظر امام علیه السلام، روایاتی که مضمون به این معنا هستند را نیز مورد بررسی قرار دهیم. بنابراین این پژوهش با استفاده از علوم حدیث مطالبی را بیان خواهد کرد.

در این پژوهش، ابتدا باید در مورد جایگاه حکومت در دین اسلام مطالبی را بیان، و آن را بررسی کنیم تا موضوع به خوبی مشخص شود. پس اولین بخشی که این پژوهش را با آن آغاز خواهیم کرد بررسی جایگاه حکومت در دین اسلام است. سپس روایاتی را مورد بررسی قرار خواهیم داد که بحث اصلی آنها مبتنی بر تشکیل حکومت است. اگر بخواهیم همه این روایات را بررسی کنیم، روایاتی را می‌بینیم که به نهی از قیام اشاره دارد و تشکیل حکومت را مورد نهی قرار داده است. بحث بعدی این پژوهش درباره این روایات است و در آن در مورد دلالت این روایات مطالبی را بیان خواهیم کرد. در آخر نیز با مبانی تشکیل حکومت اسلامی از منظر امام خمینی علیه السلام آشنا خواهیم شد و آن مبانی را با توجه به روایات نهی از قیام مورد کنکاش قرار خواهیم داد.

در راستای این پژوهش، زحماتی دیگر نیز صورت گرفته است که هر کدام با توجه به موضوعی که دارند به خوبی درباره آن مطالبی را بیان کرده‌اند؛ از جمله: کتاب ولایت فقیه اثر حسینعلی منتظری، کتاب حکومت و ولایت فقیه اثر علامه مصباح یزدی و کتاب حکومت جمهوری اسلامی اثر آیت الله علی مشکینی. همچنین می‌توان به مقالاتی اشاره کرد که موضوع آنها مشابه موضوع همین پژوهش است؛ مانند: مقاله «امام خمینی طرح حکومت اسلامی و بازتاب‌ها» اثر حسین مهدی پور، مقاله «مشروعیت حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی علیه السلام» اثر گروه مطالعات بنیادین حکومتی و مقاله «ولایت فقیه و رد شبهه‌ها (بررسی جواز قیام قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشريف)» اثر محمدی اشتهاردی. هر کدام از این مقالات و کتب به گونه‌ای درباره اصل این موضوع، یعنی تشکیل حکومت، مطالبی را بیان می‌کنند؛ اما بعضی از آنها روایاتی که از تشکیل حکومت نهی می‌کند را مورد بررسی قرار نمی‌دهند و بعضی نیز مبانی تشکیل حکومت از منظر امام راحل را بیان

نمی‌کنند. این پژوهش سعی بر این دارد که هر دو این قیود، یعنی اندیشه امام خمینی علیه السلام و روایات نهی از قیام، را مورد بررسی قرار دهد.

در معارف اسلامی، چنان‌که برای تمام جوانب زندگانی آدمی برنامه‌ای وجود دارد، نمی‌توان از موضوع حکومت غافل شد و این سخن باطل را زد که در اسلام چیزی به نام حکومت وجود ندارد. اگر در اسلام چیزی به نام حکومت وجود نداشت، هیچ‌گاه این اسلام اصیل به ما نمی‌رسید و بعد از ۱۴۰۰ سال چیزی به نام اسلام نداشتیم؛ چراکه دشمنان این دین برآنند که هر لحظه، حال چه با جنگ نرم و سخت، این دین را نابود کنند و از بین ببرند و اگر دین اسلام در سایه حکومت اسلامی نباشد هر آینه از بین خواهد رفت.

ضرورت تشکیل حکومت در دین مبین اسلام

اولین سرفصلی که در راستای موضوع این نوشتار قابل اهمیت است و باید بررسی شود جایگاه تشکیل حکومت در دین اسلام است. آیا در دین اسلام ضرورتی برای تشکیل حکومت وجود دارد یا نه؟ آیا سیره و روش زندگانی ائمه علیهم السلام در مواجهه با جامعه دلالتی بر این موضوع دارد؟ عقل در این موضوع میتواند داده‌هایی به ما بدهد یا فقط با تمسک به روایات و سیره ائمه علیهم السلام می‌توان این ضرورت را دریافت؟ علما در باب تشکیل حکومت اسلامی چه نظراتی را دارند؟

برای رسیدن به جایگاه حکومت در اسلام و پاسخ به تمام سؤالاتی که به آن اشاره شد، سه طریق را می‌توان پی گرفت و به این جایگاه رسید. ابتدا از منظر عقل باید بررسی شود که آیا تشکیل حکومت در دین اسلام یا حتی دیگر ادیان ضرورتی دارد یا نه. سپس باید با مراجعه به روایات و سیره ائمه علیهم السلام این مهم بررسی شود و در نهایت به سخنان علما و بزرگان مراجعه کرد که در عصر غیبت امام زمان علیه السلام در این باب چه نظراتی دارند.

۱. ضرورت تشکیل حکومت از منظر عقل

الف) لزوم اجرای قوانین

برای اصلاح جامعه تنها وجود قوانین کافی نیست. برای سعادت بشر و اصلاح آن علاوه بر وجود قوانین الهی باید یک قوه اجراییه و مجری نیز وجود داشته باشد تا آن قوانین را به مرحله اجرا برساند. به همین جهت است که خداوند در کنار فرستادن یک مجموعه قانون که همان احکام شرع باشد، یک دستگاه اجرا نیز مستقر کرده که در رأس آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن زمان، علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، تمام این قوانین را به مرحله اجرا درمی‌آورد؛ مثلاً فقط به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه به اجرای آن نیز می‌پرداخت: دست می‌برید، حد می‌زد و رجم می‌کرد.

قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. این مختص کشورهای اسلامی نیست؛ بلکه در تمامی کشورها قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید تا آن قوانین را به ساحت اجرا در آورد و ثمره قوانین و احکام عادلانه دادگاه‌ها را عاید مردم سازد. به همین جهت است که اسلام همان طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصدی قوه مجریه هم هست. (امام خمینی، ۱۴۰۲ش، ص ۲۱)

ب) سیره عقلا

اگر نگاه خود را از جوامع اسلامی فراتر ببریم و به جوامع دیگر مراجعه کنیم، خواهیم دید که نیاز به تشکیل حکومت و داشتن قوه اجراییه برای اجرای قوانین، تشکیل نظم در جامعه و جلوگیری از هرج و مرج در آنان نیز وجود دارد؛ چراکه زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است و بسیاری از منافع و آثار مفید در زندگانی انسان به وسیله اجتماع و دست به دست دادن با افکار مختلف به دست می‌آید و نمی‌توان انسان را از اجتماع جدا کرد. به تعبیر دیگر اگر انسان از اجتماع جدا شود هم ردیف با حیوانات خواهد شد و از طرفی با وجود این زندگی اجتماعی که برای انسان لازم است، نمی‌توان انسان را در اجتماع به حال خود رها کرد و با وجود آن خودخواهی و خودپرستی که انسان دارد، قوانینی برای آن وضع نکرد. پس قوانین برای زندگی اجتماعی انسان لازم است. همان طور که اشاره شد قوانین بدون اجرا هیچ سودی ندارد و باعث سعادت بشر نخواهد شد. پس قوه اجراییه هم لازم است تا آن قوانینی که برای انسان اجتماعی وضع شده است را اجرا کند و این مهم با ایجاد حکومت میسر خواهد شد. از این رو تمام عقلای جهان بر ضرورت تشکیل حکومت تأکید دارند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ش، ج ۱۰، ص ۱۷ و ۱۸)

۲. ضرورت تشکیل حکومت از منظر روایات و سیره ائمه علیهم‌السلام

الف) روایات

امیر مؤمنان علیه‌السلام بعد از ماجرای حکمیت و سخن پوچ خوارج که می‌گفتند: «لا حکم الا لله»

چنین فرمود:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ النَّيُّ وَ يَقَاتُلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ

لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ. (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

در این روایت، امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن باطل خواندن سخن خوارج، می‌فرماید که مردم ناچارند در همه زمان‌ها دارای امیری نیکو یا فاجر و ستمگر باشند و مردم مؤمن در سایه سار حکومت آن به کار خود مشغول باشند. نکته قابل توجه در این روایت که ضرورت تشکیل حکومت را می‌رساند این است که امام می‌فرماید مردم یا باید دارای امیر نیکو و مؤمن باشند یا فاجر و ستمگر؛ یعنی امام داشتن امیر فاجر و ستمگر را بهتر از نداشتن آن و نبود هیچ حکومتی می‌داند. این نکته به تنهایی ضرورت تشکیل حکومت را می‌رساند.

فضل بن شاذان نیشابوری از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند:

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ وَلَمْ جَعَلَ أُولِي الْأَمْرِ وَأَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ قِيلَ لِعَلِّ كَثِيرَةٍ مِنْهَا أَنَّ الْخُلُقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مُحْدُودٍ وَأَمْرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا تِلْكَ الْحُدُودَ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْتِ عِنْدَ مَا أُبِيحَ لَهُمْ وَيَنْتَعُهُمْ مِنَ التَّعَدِّيِّ عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَثْرُكُ لَذَنَّهُ وَمَنْفَعَتَهُ لِفَسَادِ غَيْرِهِ فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيمٌ يَنْتَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَيُقِيمُ فِيهِمْ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ وَمِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فِرْقَةً مِنَ الْفِرَقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بِقِيمٍ وَرَيْسٍ لِمَا لَا بَدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَثْرُكَ الْخُلُقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بَدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَلَا قِوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَيَقْسِمُونَ بِهِ فِيئِهِمْ وَيُقِيمُونَ بِهِ جَمْعَتَهُمْ وَجَمَاعَتَهُمْ وَيَنْتَعُ ظَالِمُهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ. (شيخ صدوق، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۲۵۱)

در این روایت، امام علیه السلام در بیان دلایل قرار دادن اولی الامر در جامعه و تعیین حاکمیت بر اجتماع چنین فرمود که اگر سائلی بگوید چرا حق تعالی صاحبان امری قرار داد و ما را مأمور به اطاعتشان نمود، در جواب گفته می‌شود به چند علت؛ از جمله:

- خلائق وقتی دانستند در محدودیت هستند و باری تعالی برایشان حدودی معین کرده و مأمورند از آنها تجاوز نکنند، زیرا در این تجاوز فساد خودشان میباشد، به طور قطع و یقین خواهند دانست که این معنا تحقق نخواهد یافت مگر به اینکه حق عزوجل برای ایشان امینی قرار داده باشد که مباحات را برای آنها بیان کرده و ایشان را به آنها راهنمایی نموده و از تعدی و متعرض شدن نسبت به محظورات و منهیات بازشان دارد؛ چه آنکه

اگر چنین امینی در بین نباشد بسا افراد به منظور رسیدن به لذات و منافع خویش دست به هر کاری زنند؛ اگرچه غیر در فساد بیفتند. پس به منظور جلوگیری از چنین تباهی و فساد حق تبارک و تعالی برای خلائق و بندگان قییمی قرار داد تا ایشان را از فساد منع، و حدود و احکام را اقامه کند.

- هیچ ملتی را سراغ نداریم که بدون قییم و رئیسی زندگی کنند؛ زیرا در امور دین و دنیا چاره‌ای نیست از وجود یک رئیس و سرپرست. بنابراین حکمت، مقتضی است حکیم خلائق را بدون ولی و سرپرست نگذارد تا به واسطه‌اش با اعدای خود نبرد نموده و به دستور و راهنمایی وی غنائم را تقسیم کرده و به امامتش جمعه و جماعاتشان را اقامه نموده و تحت سرپرستی او ظالم از مظلوم استنکاف کرده و ظلم به وی ننماید. (ذهنی تهرانی، ج ۱، ص ۸۰۷)

ب) رویه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام

در زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌توان مواردی را دید که بر ضرورت تشکیل حکومت دلالت دارد؛ چراکه خود حضرت پس از هجرت از مکه به مدینه تشکیل حکومت دادند و به سامان دادن اوضاع آن زمان مسلمانان پرداختند و والیانی به اطراف می‌فرستادند، قاضی نصب می‌فرمودند و نیز به کرسی قضاوت می‌نشستند. ایشان در فرماندهی جنگ نیز حضور داشتند و سفرایی به خارج و نزد قبائل دیگر می‌فرستادند. همه اینها احکامی است که مربوط به حکومت و جامعه اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود آنها را انجام می‌دادند.

همچنین برای پس از رحلت خود به فرمان خداوند، حاکم و جانشین تعیین کردند که نشان‌دهنده این است که پس از رسول خدا نیز باید حکومت وجود داشته باشد. مردم پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وجود حکومت و ضرورت آن هیچ شکی نداشتند و فقط در کسی که باید عهده‌دار این مسئولیت سنگین باشد تردید کردند. این خود دال بر ضرورت حکومت است.

همچنین اگر به دوران حکومت امیرمؤمنان علیه السلام نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که امام علیه السلام تمام اموری که مربوط به حکومت و حکومت‌داری، از قبیل نصب والیانی در مناطق مختلف، سازماندهی سپاهیان و فرماندهی جنگ‌ها، قضاوت و... است را انجام می‌دادند و به آنها رسیدگی می‌کردند. همه اینها می‌تواند ضرورت تشکیل حکومت را به ما برساند. (امام خمینی، ۱۴۰۲ش، ص ۲۲ و ۲۵)

۳. ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت با توجه به نظرات علمای سلف

الف) مرحوم صاحب جواهر

تمام اصحاب ما (شیعه امامیه) وحدت نظر دارند بر اینکه فقیه عادل امین که جمیع شرایط صدور فتوا را داراست - و اصطلاحاً به وی مجتهد در احکام شرعی گفته می‌شود - در زمان غیبت، نایب و جانشین ائمه طاهرین علیهم‌السلام می‌باشد. نیابت وی در کلیه مواردی است که نیابت از ائمه معصومین علیهم‌السلام در آنها دخالت دارد. البته برخی اصحاب، قتل و اجرای حدود را از آن استثنا نموده‌اند. (نجفی، ۱۳۶۲ ش، ج ۲۱، ص ۳۹۶؛ منتظری، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۱۸۳)

ب) آیت‌الله العظمی بروجردی

خاصه و عامه (فرقه‌های مختلف مسلمانان، اعم از شیعه و سنی) بر این مسئله اتفاق دارند که برای جامعه اسلامی یک سیاستمدار و رهبری که امور آنان را اداره نماید لازم و واجب است؛ بلکه این از ضروریات می‌باشد؛ گرچه در شرایط و خصوصیات آن و اینکه آیا تعیین وی از جانب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است یا به وسیله انتخاب عمومی مردم، اختلاف‌هایی وجود دارد. (منتظری، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۱۸۵)

ج) شیخ مفید

شیخ مفید درباره ضرورت تشکیل حکومت، در بیان شرح وظایف حاکم اسلامی به این امر مهم و کلیدی در مباحث اندیشه سیاسی اشاره کرده و اجرای حدود الهی را غایت و ضروری حکومت اسلامی دانسته است. به اعتقاد وی، با امامت و ریاست است که مکلفان به اصلاح رهنمون می‌شوند و از فساد و تباهی نجات می‌یابند و جنایتکاران تأدیب می‌گردند، غافلان آگاهی می‌یابند حدود الهی اقامه و اختلافات حل می‌شود. همچنین مرزهای ایشان امن و اموال آنان محافظت می‌گردد. (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۴۲، به نقل از سایت فارس‌نیوز، بخش یادداشت‌های فرهنگ و اندیشه، مقاله «تئوری حکومتی عصر غیبت بر اساس دیدگاه شیخ مفید»، بخش اول)

نگاه روایات درباره تشکیل حکومت اسلامی

روایات با موضوع تشکیل حکومت به دو دسته تقسیم می‌شود. دسته‌ای از این روایات، مانند روایاتی که سابقاً ذکر شد، درصدد بیان اهمیت این موضوع هستند و می‌رسانند که تشکیل حکومت در همه زمان‌ها به خاطر دلائلی که هم عقل و هم سنت ثابت می‌کند، ضروری است و باید این مهم توسط افرادی که دارای شرائط هستند و صلاحیت آن را دارند انجام گیرد؛ اما دسته دیگری از روایات، درست در نقطه مقابل روایات دست اول هستند. این روایات به گونه‌ای هستند که اگر افراد غیر متخصص در زمینه علوم حدیث یا حتی مردم عادی آنان را مطالعه کنند، شاید مطالبی را فهم کنند که مقصود ائمه اطهار علیهم‌السلام نیست و این بزرگواران درصدد بیان این مطلب نبوده‌اند. در این فصل از این نوشتار به بررسی چندی از روایات این دو دسته خواهیم پرداخت.

روایاتی که از دسته مثبت تشکیل حکومت هستند، واضح‌اند و نیازی به بررسی چندان ندارند و از این رو بدون بررسی، فقط چندی از آنان را ذکر خواهیم کرد؛ اما روایاتی که از دسته مخالفین هستند، نیاز به بررسی دارد که در ادامه به بررسی تعدادی از این روایات نیز خواهیم پرداخت. دلیل اینکه روایات مثبت تشکیل حکومت را مورد بررسی قرار نمی‌دهیم این است که ضرورت تشکیل حکومت را در ابتدا از منظر عقل بیان کردیم و روشن شد که عقل این حکم را می‌دهد که تشکیل حکومت در همه زمان‌ها لازم و ضروری است. پس نمی‌توان قبول کرد ائمه معصومین علیهم‌السلام حکمی را برخلاف دستور عقل، یعنی تشکیل ندادن حکومت، بدهند. با این توضیح می‌توان دریافت که بحث اصلی ما درباره آن دسته از روایاتی است که مخالف تشکیل حکومت، که امری عقلی است، هستند.

ذکر چندی از روایات موافق تشکیل حکومت

در روایتی از امیر مؤمنان علیه‌السلام بعد از ذکر بعضی از آیات قرآن مثل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا

لِلَّهِ وَاللِّرْسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال: ۲۴) و «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»^۲
(بقره: ۱۷۹)، چنین آمده است که حضرت فرمود:

و فِي هَذَا أَوْضَحَ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ لَا بُدَّ لِلْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ يَقُولُ بِأَمْرِهِمْ فَيَأْمُرُهُمْ وَيَنْهَاهُمْ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَيُجَاهِدُ الْعُدُوَّ وَيَقْسِمُ الْغَنَائِمَ وَيَفْرِضُ الْفَرَائِضَ وَيُعَرِّفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَيُحَذِّرُهُمْ مَا فِيهِ مَضَارُّهُمْ إِذْ كَانَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ أَحَدَ سَبَابِ بَقَاءِ الْخَلْقِ وَ إِلَّا سَقَطَتِ الرَّغْبَةُ وَ الرَّهْبَةُ وَ لَمْ يَزِدْوَ وَ لَفَسَدَ التَّدْبِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِهَلَاكِ الْعِبَادِ فِي أَمْرِ الْبَقَاءِ وَ الْحَيَاةِ فِي الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمَنَاجِحِ مِنَ التِّسَاءِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ إِذْ كَانَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْهُمْ بَحِيثٌ يَسْتَعْنُونَ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ... (علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۰، ص ۴)

حضرت در این روایت پس از بیان آیات یاد شده می فرماید در این آیات دلیل بسیار روشنی است بر اینکه امت باید امام و پیشوایی داشته باشند که قیام به کارهای آنها کند، و به آنها امر و نهی نماید و حدود الهی را میان آنها برپا دارد، با دشمن پیکار کند و غنائم را عادلانه تقسیم نماید، واجبات را تحقق بخشد و ابواب صلاح آنها را به آنان نشان دهد و آنان را از آنچه برای آنان زیان بخش است برحذر دارد؛ زیرا امر و نهی یکی از اسباب بقای خلق است؛ وگرنه تشویق و ترس از بین می رود و هیچ کس از گناه باز نمی ایستد، نظام جامعه فاسد می شود و این سبب هلاکت بندگان خدا است در امر بقا و حیات، در طعام و نوشیدنی، خانه ها و لباس ها و نکاح های با زنان و حلال و حرام و امر و نهی؛ چراکه خداوند مردم را به گونه ای که از جمیع این امور بی نیاز باشند، خلق نکرده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ش، ج ۱۰، ص ۱۵)

روایت بعدی که در آن به تشکیل حکومت اشاره شده، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است در جواب به نامه معاویه که از امام علیه السلام درخواست کرد قاتل عثمان را به او تحویل بدهد تا او را قصاص کند.

در کتاب سلیم بن قیس آمده است:

هنگامی که نامه معاویه توسط ابودرداء و ابوهریره به دست امام علیه السلام رسید و آن حضرت به مضمون آن - که درخواست بازگردانیدن قاتلان عثمان به معاویه به منظور کشتن آنان بود - مطلع گردید، در پاسخ فرمود: «ای ابوهریره و ای ابودرداء، شما پیام و نامه معاویه را به

۱. ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را هنگامی که شما را دعوت می کنند به سوی چیزی که شما را زنده می سازد.

۲. برای شما در قصاص مایه زندگی است.

من رساندید. اینک توجه کنید آنچه را برای شما می‌گویم برای معاویه بازگویید. به معاویه بگویید جریان عثمان بن عفان از دو صورت خارج نیست: یا اینکه رهبر و امام صالحی بود که مردم را به هدایت دعوت می‌کرد، که در این صورت ریختن خون او حرام، و یاری کردن او واجب بود و هیچ‌کس حق نداشت از فرمان او سرپیچی نموده و در شکست و ذلت او تلاش کند؛ و یا رهبر و امامی بود گمراه و ستمگر، که در آن صورت ریختن خون او حلال، و یاری کردن او حرام و غیر جایز بود. در هر دو صورت بعد از مرگ یا کشته شدن امام و حاکم در هر زمان، چه بر حق بوده یا بر باطل، چه ظالم بوده یا مظلوم، چه مهدورالدم بوده یا غیر مهدورالدم، بر مسلمانان لازم و واجب است دست از پا خطا نکنند و هیچ عملی انجام ندهند تا اینکه امام و رهبری عقیف و عالم و پارسا و آگاه به قضاوت و سنت را برای سر و سامان دادن به امور پراکنده و گرفتن حق مظلومین از ستمگران و حفظ استقلال و تمامیت کشور اسلامی و جمع‌آوری مالیات‌ها و حفظ نظام برگزینند. پس از آن، جریان پیگیری قتل امام مقتول خود را که گمان می‌رود مظلوم کشته شده است از او درخواست کنند. در آن صورت اگر مقتول، مظلوم کشته شده بود، امام حکم مطالبه خونش را به اولیایش صادر خواهد کرد و اگر ظالم و ستمگر بوده است، طبق مصالح هرگونه صلاح دانست حکم خواهد نمود. این اولین وظیفه‌ای است که مردم پس از کشته شدن امامشان دارند؛ در صورتی که انتخاب رهبر به دست آنان باشد و اگر تعیین امام به عهده خدا و رسولش باشد، در آن صورت خدا و رسول او امام را مشخص کرده و از عهده این مهم برآمده‌اند و مردم را به اطاعت و فرمانبرداری از او مأمور نموده‌اند».

این روایت بر لزوم حکومت در تمام زمان‌ها و مکان‌ها و وجوب اهتمام مردم به تشکیل حکومت و مقدم داشتن آن بر هر کار دیگری به روشنی دلالت دارد. نهایت امر اینکه اگر امام و حاکم از جانب خداوند تبارک و تعالی مشخص شده باشد، همان‌گونه که ما در مورد ائمه معصومین علیهم‌السلام معتقدیم، واجب است از آنان اطاعت کرد و تسلیم آنان بود و اگر خدای متعال شخص یا اشخاص خاصی را تعیین نکرده باشد، بر مردم لازم است برای خود امام و حاکمی تعیین کنند تا حافظ جامعه و احکام اسلام و آنچه در این روایت ذکر شده است باشد. (منتظری، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۹)

روایات مختلف دیگری نیز در این باب وجود دارد که در فصل اول، یعنی بیان ضرورت تشکیل حکومت در دین اسلام، برخی از آنان را ذکر کردیم.

ذکر چندی از روایات به ظاهر مخالف تشکیل حکومت

حماد بن عیسی نقل می‌کند که امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

وَ اللَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِّنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ - إِلَّا كَانَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ فَرْخِ طَارٍ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ الصَّبِيَانُ فَعَبَثُوا بِهِ. (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۵۱)

به خدا سوگند هیچ يك از ما [اهل بیت] پیش از قیام قائم خروج نمی‌کند مگر اینکه مثل او مانند جوجه‌ای است که قبل از محکم شدن بال‌هایش از آشیانه پرواز نموده است. در نتیجه کودکان او را گرفته و با او به بازی می‌پردازند.

ابوالجارود می‌گوید:

شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: لَيْسَ مِمَّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ يَدْفَعُ ضَيْمًا وَلَا يَدْعُو إِلَى حَقِّ إِلَّا صَرَغَتْهُ الْبَلْبِيَّةُ حَتَّى تَقُومَ عَصَابَةٌ شَهَدَتْ بَدْرًا لَا يُوَارَى قَتِيلَهَا وَلَا يُدَاوَى جَرِيحُهَا. قُلْتُ مَنْ عَنَى؟ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بِذَلِكَ قَالَ الْمَلَائِكَةُ. (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ص ۱۹۵)

کسی از ما خاندان نیست که به دفع ستمی یا فراخواندن به سوی حقی برخیزد مگر اینکه گرفتاری دامگیرش می‌شود تا آن گاه که جمعیتی که در بدر حضور داشته قیام نماید که کشتگانش به خاک سپرده نشود و زخمیانش درمان نگردد». عرض کردم: «منظور چه کسانی است؟» فرمود: «فرشتگان».

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۹۵)

«هر پرچمی که پیش از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشهور برافراشته شود صاحب آن طاغوتی است که در برابر خدا پرستیده می‌شود».

دلالت روایات به ظاهرنمایی از قیام و تشکیل حکومت

مطابق روایاتی که ذکر شد به ظاهرائمه عَلَيْهِ السَّلَام به مذمت قیام و تشکیل حکومت تا قبل از ظهور امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى پرداختند، و قیام‌هایی که بین این زمان انجام می‌گیرد، برخی را شکست خورده و در برخی، آن را مذمت کردند. این روایات در برخی موارد، مورد استناد اهل سکوت قرار گرفته و از این رو آنان تشکیل حکومت و قیام در زمان غیبت امام زمان عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى جایز ندانسته اند، و تمام حکومت‌هایی را که در این بین شکل گرفته است، طاغوتی می‌دانند. در اینجا به بررسی این روایات خواهیم پرداخت.

بررسی روایت حماد بن عیسی

در سلسله سند این روایت آمده است: «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رُبَيْعٍ رَفَعَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام». چنان که ملاحظه می‌کنید، این روایت مرفوعه است (یعنی در زنجیره سند نام برخی افراد نیامده است) و از جهت سند دارای اعتبار نیست؛ مگر اینکه گفته شود سلسله سند تا حماد بن عیسی صحیح است و حماد از اصحاب اجماع است (که روایت‌های مرسل او حکم مسند را دارد و بدین وسیله ضعف سند آن جبران می‌شود). همچنین این معنا به ذهن متبادر است که این گونه روایت‌ها ساخته و پرداخته دست نشانندگان بنی‌امیه و بنی‌عباس باشد تا سادات علوی را از فکر قیام در مقابل جنایات خود بازدارند. علاوه بر این، ظاهراً این روایت در مقام بیان حکم شرعی و اینکه قیام در مقابل باطل جایز است یا نه، نیست؛ بلکه این یک خبر غیبی است از آن حضرت، و مفاد آن این است که از ما اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام کسی که قبل از قیام قائم عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى خروج کند در نهایت پیروز نخواهد شد؛ اگرچه آثار مهمی بر قیام وی مترتب گردد. اگر غرض آن حضرت مذمت هرگونه قیام قبل از خروج قائم عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى باشد، به گونه‌ای قیام پدرش امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز مورد مذمت قرار خواهد گرفت. (منتظری، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۳۵۵)

احتمال دیگری که بر فرض صدور این روایت از امام علیه السلام وجود دارد این است که مراد از کلمه «منا» تنها ائمه دوازده گانه علیهم السلام باشد نه همه سادات علوی؛ چراکه شیعیان ائمه معصومین علیهم السلام از آنان توقع و انتظار خروج و قیام داشتند و بر این معنا اصرار می‌ورزیدند. پس امام علیه السلام خواسته است با بیان يك امر غیبی آنان را قانع سازد که هرکس از ما، پیش از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کند، به خاطر نبودن عده و اسباب و امکانات لازم موفق نمی‌شود و پیروزی نمی‌یابد. در هر صورت این روایت بر فرض صدور آن، به خروج ائمه علیهم السلام یا خروج اهل بیت و اینکه آنان پیروزی تمام عیار و همه جانبه نمی‌یابند مربوط است. پس نمی‌توان به آن برای سکوت ما و عدم دفاع از اسلام و مسلمانان در مقابل هجوم کفار و دست‌نشاندهانشان، در صورتی که شرایط فراهم باشد و امید پیروزی برود استناد نمود، ضمناً قوی‌ترین دلیل بر امکان هرچیز وقوع آن است و اکنون ما مشاهده می‌کنیم که بحمدالله و منته انقلاب اسلامی ایران به رهبری یکی از سلاله‌های اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، که به علم و فقهت اسلامی آراسته شده، به پیروزی رسیده است. (منتظری، ۱۳۷۹، ش، ۱، ج، ۱، ص ۳۵۷)

بررسی روایت ابوالجارود

در سلسله سند این روایت چنین آمده است: «وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّيْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ وَ مُحَمَّدٌ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْحُلَيْبِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِي الْحَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام».

پاسخ به این روایت نیز از مطالبی که در روایت گذشته بیان شد، مشخص می‌گردد؛ اما به طور کلی درباره این روایت‌ها و روایت‌های مشابه آن، گذشته از ضعف سند آنها که مانع از توان ایستادگی آنها در مقابل ادله قطعی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه احکام اسلام و دفاع از حوزه مسلمانان و شؤون آنان است، باید گفت برخی از آنها از جعلیات و تحریفات ایادی حکام جور و حیره‌خواران آنان است که وقتی با قیام برخی از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و روی آوردن مردم به آنان مواجه می‌شدند، بدین وسیله می‌خواستند امید آنان را قطع کنند و آنان را از میدان سیاست دور نگه دارند. السیاسة ما السیاسة؟! و ما ادراك ما السیاسة؟! برخی از آنها درباره کسانی است که پرچم‌های گمراهی برافراشته و مردم را به اطاعت از خویش فرامی‌خواندند و برخی از آنها ناظر به شخص معین یا شرایط معینی است؛ شرایطی که زمینه‌های قیام و مقدمات آن فراهم نیست. برخی دیگر نیز در شرایط تقیه از حکام جور بیان شده است و گروه دیگر در مقام بیان حکم شرعی نیست؛ بلکه فقط متضمن بیان اخبار غیبی است. (منتظری، ۱۳۷۹، ش، ۱، ج، ۱، ص ۳۶۴)

بررسی روایت ابوبصیر

در سلسله سند این روایت نیز آمده است: «عَنْهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۹۵)

این روایت از جهت سند صحیح است و نمی‌توان گفت سند آن اشکال دارد. پس لازم است به آن توجه بیشتری شود. و برای توضیح آن، به چند جهت می‌توان اشاره کرد:

اول آنکه اساساً دعوت به قیام می‌تواند دو گونه باشد: دعوت به نفس که یعنی فردی بگوید به خاطر شخص من با من همراه شوید تا قیام کنم و هدف او شکست باطل و برهم زدن حکومت کفر نباشد. این مورد، باطل و غیر شرعی و محکوم است؛ نوع دوم دعوت، دعوت برای درهم شکستن باطل و اقامه حق و واگذار کردن آن به اهلش هست که حق و مورد تأیید ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است.

در این روایت پرچم‌هایی که به خاطر دعوت به نفس برافراشته شده محکوم شده، نه پرچم‌هایی که برای دعوت به حق برافراشته شده‌اند. به عبارت دیگر پرچمی که در مقابل قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ واقع گردد طاغوت است؛ نه پرچمی که در مسیر و طریق و جهت او باشد. به همین جهت در روایت از آن به طاغوت تعبیر و گفته شده که صاحب آن در مقابل خدا مورد پرستش واقع شده است. مؤید این مطلب گفتار امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که قید ضلالت را برای پرچم تصریح آورده) و فرموده است:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يُخْرَجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يُبَايِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَايَةً ضَلَالَةً فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۹۷)

هیچ کس مردم را تا زمان خروج دجال فرامی‌خواند؛ مگر اینکه افرادی یافت می‌شوند که با او بیعت می‌نمایند و هر کس پرچم ضلالتی برافراشت صاحب آن طاغوت است. (منتظری، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۳۷۵)

دوم آنکه ممکن است گفته شود از ظاهر این روایت استفاده می‌شود بطلان قیام به حسب زمان است نه به حسب هدف؛ بدین معنا که هر قیامی در طول زمان قبل از قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ برپا شود، قیام باطلی است؛ پس در عصر غیبت قیام مطلقاً، با هر هدفی که باشد، جایز نیست. برای این گفتار می‌توان چند پاسخ بیان کرد:

الف) احتمال صدور روایت در پاسخ به موارد خاص؛ به این معنا که روایت اشاره باشد به قضایایی که در همان زمان و شرایط به وقوع می‌پیوسته و مراد، پرچم‌های مخصوصی است که با ویژگی‌های خاص در آن زمان برافراشته می‌شده و ماهیت آنها بین مردم مورد سؤال و بحث بوده و امام علیه السلام در پاسخ آن سؤالات، این روایت را بیان فرموده است؛ زیرا بسیار بعید به نظر می‌رسد امام علیه السلام این کلام را ابتدائاً بیان فرموده باشد. (منتظری، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۳۷۶)

ب) تعارض روایت با روایات مؤید قیام؛ مانند روایاتی از امام باقر علیه السلام:

لَيْسَ فِي الرَّيَاثِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةٌ هُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَأَمْرٌ هُدَى فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةٌ هُدَى وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ. (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ص ۲۵۳)

هیچ يك از پرچم‌های برافراشته شده (قبل از ظهور آن حضرت) هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست. پرچم او پرچم هدایت است؛ چون که مردم را به حکومت امام زمان دعوت می‌کند. پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروختن سلاح به مردم و به هر مسلمان حرام است (باید رایگان در اختیار آنها گذاشته شود یا به مردمی که در مقابل او بایستند نباید سلاح فروخت). پس از خروج او به یاری او بشتاب؛ زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست با او مخالفت نموده و کارشکنی کند و اقدام کننده بر این کار اهل آتش است؛ زیرا یمانی مردم را به حق و صراط مستقیم دعوت می‌نماید.

از این روایات استفاده می‌شود که قبل از قیام حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف پرچم‌های حقی برافراشته می‌شود و نیز پرچم‌هایی که مردم را در مسیر حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دعوت می‌کند پرچم‌های هدایت است و باید به یاری آنها شتافت.

كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبَقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ص ۲۷۳)

گویی می‌بینم که قومی در مشرق خروج کرده‌اند و خواستار حقتانند ولی به ایشان داده

نمی‌شود، باز خواستار آن می‌شوند و به آنان داده نمی‌شود. پس چون چنین می‌بینند شمشیرهای خود را بر گردن خویش می‌افکنند (آماده کارزار می‌شوند). پس آنچه می‌طلبند به ایشان بدهند؛ ولی ایشان از پذیرفتن آن خودداری می‌کنند تا اینکه قیام نمایند و آن را به کسی باز ندهند مگر به صاحب شما. کشتگان‌شان شهیدند. بدانید اگر من آن را درمی‌یافتم حتماً خود را برای صاحب این امر نگاه می‌داشتم.

دلالت این خبر بر اینکه قیام و انقلابی پیش از ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به وقوع خواهد پیوست و اینکه قیام او قیام به حقی است روشن و آشکار است. (منتظری، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۳۷۷)

ج) تعارض روایت با روایات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر: ظاهراً این روایت، آن‌گونه که اهل سکوت برداشت نموده‌اند، با ادله قطعی و روایاتی که در باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر وارد شده تعارض دارد. در مقام تعارض باید از ظاهر این روایت صرف نظر نماییم؛ زیرا دفاع از اسلام و مسلمین از مهم‌ترین فرایض و واجبات است که در کتاب و سنت بر انجام آن تأکید شده و عقل سلیم بر آن گواهی می‌دهد. وظیفه دفاع از کیان اسلام و مسلمین حتی در شرایطی که حکومت باطلی بر جامعه حاکم باشد و انسان مجبور باشد با استفاده از امکانات آن حکومت، راه هجوم مشرکان و بیگانگان را سد کند و از حق و عدالت دفاع نماید باز ساقط نمی‌گردد؛ مشروط بر اینکه آن حکومت تأیید نشود. در این باره از محمد بن عیسی از یونس نقل شده است:

سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام رَجُلٌ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا يَبْعَثُ سَيْفًا وَ قَوْسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَهُمَا مِنْهُ ثُمَّ لَقِيَهُ أَصْحَابُهُ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ السَّبِيلَ مَعَ هَؤُلَاءِ لَا يَجُوزُ وَ أَمْرُهُ بَرْدَهُمَا قَالَ فَلْيَفْعَلْ قَالَ قَدْ طَلَبَ الرَّجُلُ فَلَمْ يَجِدْهُ وَ قِيلَ لَهُ قَدْ قَضَى الرَّجُلُ قَالَ فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ قُلْتُ مِثْلَ قُرُوبَيْنِ وَ عَسَقَلَانِ وَ الدَّيْلِمِ وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الثُّغُورَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنْ جَاءَ الْعَدُوُّ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي هُوَ فِيهِ مُرَابِطٌ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يُقَاتِلُ عَنِ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ قَالَ يُجَاهِدُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَخَافَ عَلَى دَارِ الْمُسْلِمِينَ أَرَأَيْتَكَ لَوْ أَنَّ الرُّومَ دَخَلُوا عَلَى الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَنْبَغْ لَهُمْ أَنْ يَنْتَعُوهُمْ قَالَ يُرَابِطُ وَ لَا يُقَاتِلُ وَ إِنْ خَافَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ قَاتَلَ فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ لَا لِلْإِسْلَامِ لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله (شيخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۲۹)

خدمت امام رضا عليه السلام بودم، شخصی آمد و گفت: «فدایت شوم، به یکی از دوستان و

شیعیان شما خبر رسیده که مردی برای جهاد در راه خدا بین مردم شمشیر و کمان تقسیم می‌کند و او نیز رفته و شمشیر و کمان گرفته است؛ ولی نمی‌دانسته که این سلاح برای جهاد زیر نظر حکومت جائر است. سپس یاران و اصحاب با او ملاقات نموده و به او گفته‌اند که جنگ همراه با اینها جایز نیست و او را وادار کرده‌اند که شمشیر و کمان را به کسی که از او گرفته بازگرداند». حضرت فرمود: «بله باید چنین کاری انجام بدهد». سؤال‌کننده گفت: «اما به دنبال آن شخص گشته، ولی او را نیافته است. به او گفته‌اند که آن شخص از آن محل رفته (یا مرده) است». حضرت فرمود: «پس به مرزها برو، اما جنگ نکند». گفت: «مثل قزوین و عسقلان (محلی در مرزهای روم) و دیلم (گیلان) و مرزهایی نظیر اینها؟» حضرت فرمود: «بله». گفت: «اگر دشمنان به مرزهایی که او به عنوان مرزبانی رفته هجوم آوردند چه بکنند؟» فرمود: «به خاطر حفظ بیضه و کیان اسلام با آنها بجنگد». گفت: «به هر شکل با آنها بجنگد و جهاد کند؟» فرمود: «نه؛ مگر اینکه دارالاسلام و کشورهای اسلامی در خطر باشد. آیا در نظر تو اگر رومی‌ها به شهرهای مسلمانان هجوم بیاورند نباید جلوی آنها را گرفت؟! بله، اگر با هجوم آنان به اساس اسلام و مسلمین لطمه وارد شود باید با آنان بجنگد؛ به خاطر خودش (به خاطر تکلیفی که به علت دفاع به عهده اوست)، نه به خاطر سلطنت [بنی‌العباس]؛ چون که اگر اسلام متلاشی شد و به فراموشی گرایید ذکر و یاد و نام محمد ﷺ نیز فراموش می‌شود.

آنچه از مفهوم روایت استفاده می‌گردد و خوب دفاع از حوزه اسلام و مسلمانان هنگام تجاوز و هجوم کفار است و این امر واضحی است و هیچ شکی در آن نیست؛ زیرا واگذار کردن دفاع، سبب فرسودگی اسلام و محو شدن آثار و نام پیامبر اکرم ﷺ است و هنگامی که چیزی واجب شد مقدمات آن نیز به طور حتم واجب و لازم می‌شود و مقدمات دفاع در این زمان‌ها مسلح شدن به سلاح روز و فراگرفتن فنون مختلف نظامی و در حد امکان تشکل و سازماندهی است. (منتظری، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۱)

مبانی تشکیل حکومت با توجه به روایات نبی از قیام از منظر اندیشه امام راحل رحمته الله

در فصول قبل برخی از روایاتی که در آن مفهوم حکومت به کار برده شده بود، مورد بررسی قرار گرفت و در مورد آنان نکاتی مطرح شد. روایاتی هم که در آن به گونه‌ای حکومت و قیام مورد مذمت قرار داشت، بررسی و نکاتی در مورد آنان مطرح گشت و بیان شد که تعداد زیادی از این روایات سند معتبر ندارند و اگر سندی صحیح هم دارا بودند با پاسخ‌هایی که داده شد نتیجه می‌گیریم این روایات نمی‌تواند مورد اسناد اهل سکوت واقع شود و در زمانه قبل از ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت برحق تشکیل نشود. در این فصل در مورد مبانی تشکیل حکومت اسلامی از منظر امام راحل رحمته الله مباحثی را مطرح خواهیم کرد تا مشخص شود قیامی که در این زمان قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط امام خمینی رحمته الله انجام گرفت و بحمدالله با موفقیت و سربلندی چهل و اندی سال از آن گذشته است، به حق بوده و طبق موازین عقل و شرع انجام گرفته است.

با کمی دقت در تفکرات و اندیشه امام خمینی رحمته الله متوجه می‌شویم مبنای حرکت ایشان مبتنی بر اسلام ناب بوده است. ایشان آموزه‌های اسلام، به ویژه آموزه‌هایی که از یاد رفته بود، را مبنای فعالیت خویش قرار داد و تمام سعی خود را در انتقال آن آموزه‌ها به تمام ملت‌های مسلمان نمود. برخی از آن آموزه‌ها عبارت است از:

۱. **ولایت فقیه:** امام رحمته الله بحث ولایت فقیه را در دوران تبعید خود در نجف مطرح کردند و طبق آن، حاکمیت در دوران غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف را لازم، و آن را بر عهده فقیه عادل آگاه به زمان دانستند.

۲. **قدرت اسلام:** امام رحمته الله در طول سالیان سال کوشیدند مسلمانان را از قدرت اسلام آگاه کند و خود در عمل نشان داد که چگونه می‌توان با تکیه بر اسلام، رژیم طاغوت را سرنگون کرد و دشمن مهاجم را شکست داد و در برابر ابرقدرت‌های شرق و غرب ایستاد.

۳. **روحیه شهادت طلبی:** ایشان در کنار بعد اعتقادی و عاطفی حادثه کربلا، بعد حماسی آن را زنده، و شهادت در راه دین را به عنوان افتخاری بس بزرگ مطرح کرد و واژه شهادت را در ایران و دیگر کشورهای اسلامی رواج داد.

۴. **سیاسی بودن و حرکت آفرینی اسلام:** ایشان سیاست را در همه آموزه‌های اسلام ساری و جاری می‌داند و همه را نسبت به مسائل سیاسی دین مسئول می‌داند. با این ایده اسلام، به عنوان مکتبی حرکت آفرین مطرح می‌شود.

۵. **فقه سنتی و پویا:** فقه یکی از ابعاد مکتب اسلام است که نقشی اساسی در زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان دارد. نگاه امام علیه السلام به فقه را می‌توان از مبانی بیداری اسلام شمرد. برخی در این علم به سنتی بودن آن تأکید دارند؛ تا حدی که تغییر و تحولات روزمره زندگی بشر در آن نادیده گرفته می‌شود. گروهی دیگر به هوای هماهنگ شدن با تحولات، اصالت و ریشه‌های فقه را فراموش می‌کنند. حضرت امام علیه السلام ضمن تأکید بر فقه جواهری و سنتی، بر پویایی آن نیز تأکید دارد؛ به این معنا که زمان و مکان را به عنوان دو عنصر تعیین‌کننده اجتهاد معرفی می‌کند. واضح است که چنین فقهی در اداره جامعه اسلامی می‌تواند موفق عمل کند. (خسروپناه و جمعی از پژوهشگران، ۱۳۹۵ش، ص ۲۰۳ و ۲۰۴)

علاوه بر آنچه بیان شد، امام خمینی علیه السلام در کتاب البیع خود چنین می‌نویسد:

إِنَّ الْأَحْكَامَ الْإِلَهِيَّةَ سِوَاءَ الْأَحْكَامِ الْمَرْبُوطَةِ بِالْمَالِيَّاتِ، أَوْ السِّيَاسِيَّاتِ، أَوْ الْحَقُوقِ لَمْ تَنْسَخْ، بَلْ تَبْقَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ نَفْسُ بَقَاءِ تِلْكَ الْأَحْكَامِ يَقْضِي بِضُرُورَةِ حُكُومَةٍ وَ وِلَايَةٍ، تَضْمَنُ حِفْظَ سِيَادَةِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ، وَ تَتَكَفَّلُ بِإِجْرَائِهِ، وَ لَا يُمْكِنُ إِجْرَاءُ أَحْكَامِ اللَّهِ إِلَّا بِهَا؛ لِئَلَّا يَلْزَمَ الْهَرَجُ وَ الْمَرْجُ. مَعَ أَنَّ حِفْظَ النِّظَامِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الْأَكِيدَةِ، وَ اخْتِلَالُ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْأُمُورِ الْمَبْغُوضَةِ، وَ لَا يَقَامُ بَذَا، وَ لَا يَسُدُّ هَذَا إِلَّا بِوَالٍ وَ حُكُومَةٍ. مُضَافاً إِلَى أَنَّ حِفْظَ ثَغُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ التَّهَاجِمِ، وَ بِلَادِهِمْ مِنْ غَلْبَةِ الْمُعْتَدِينَ، وَاجِبٌ عَقْلاً وَ شَرْعاً، وَ لَا يُمْكِنُ ذَلِكَ إِلَّا بِتَشْكِيلِ الْحُكُومَةِ، وَ كُلِّ ذَلِكَ مِنْ أَوْضَحِّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، وَ لَا يَعْقِلُ تَرْكَ ذَلِكَ مِنَ الْحَكِيمِ الصَّانِعِ. فَمَا هُوَ دَلِيلُ الْإِمَامَةِ، بَعِينَهُ دَلِيلٌ عَلَى لُزُومِ الْحُكُومَةِ بَعْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ، وَ لَا سِيَّمًا مَعَ هَذِهِ السِّنِينَ الْمُتَمَادِيَةِ، وَ لَعَلَّهَا تَطُولُ - وَ الْعِيَاذُ بِاللَّهِ إِلَى آلَافِ مِنَ السِّنِينَ، وَ الْعِلْمُ

عنده تعالی. فهل يعقل من حكمة الباري الحكيم إهمال الأمة الإسلامية، و عدم تعیین تکلیف لهم، أو يرضى الحكيم بالهرج و المرج و اختلال النظام، و لا يأتي بشرع قاطع للعدر؛ لئلا تكون للناس عليه حجة؟! و ما ذكرناه و إن كان من واضحات العقل؛ فإن لزوم الحكومة لبسط العدالة، و التعليم و التربية، و حفظ النظم، و رفع الظلم، و سد الثغور، و المنع عن تجاوز الأجنب من أوضح أحكام العقول، من غير فرق بين عصر و عصر، أو مصر و مصر... (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۱۹ و ۶۲۰)

توضیح مطلب اینکه احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی، تا روز قیامت باقی و لازم الاجراست. هیچ‌یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می‌کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کند و عهده‌دار اجرای آنها شود؛ چراکه اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ وگرنه جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته، اختلال و بی‌نظمی بر همه امور آن حکمران خواهد شد.

با توجه به اینکه حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است و بی‌نظمی و پریشانی امور مسلمانان نزد خدا و خلق امری نکوهیده و ناپسند است و پرواضح است که حفظ نظام و سد طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی‌پذیرد، لذا هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی‌ماند.

علاوه بر آنچه گفتیم، حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است. تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست.

آنچه بر شمریم جزو بدیهی‌ترین نیازهای مسلمانان است و از حکمت به دور است که خالق مدبر و حکیم، آن نیازها را به کلی نادیده گرفته، از ارائه راه‌حلی جهت رفع آنها غفلت کرده باشد. آری، همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را دربردارد؛ به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد؛ علم آن نزد خداوند است و ما از طولانی شدن آن به خدای بزرگ پناه می‌بریم. آیا می‌توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده، تکلیفی برای آنان معین نکرده باشد؟ آیا خردمندانه است که بگوییم خداوند حکیم

به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنان رضا داده است؟ آیا چنین گمانی به شارع مقدس رواست که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟

آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور است؛ بی‌آنکه بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد. (امام خمینی، ۱۳۶۹ش، ص ۲۳ و ۲۴)

نتیجه‌گیری

می‌توان برای جمع‌بندی این پژوهش چنین گفت که ضرورت تشکیل حکومت در همه زمان‌ها در دین مبین اسلام آن قدر ادله مناسبی را دربردارد که جای هیچ شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد. در این نوشتار، این موضوع مورد بررسی قرار گرفت و از منظرهایی مانند عقل، روایات، سیره ائمه علیهم‌السلام و سخنان علمای سلف درباره ضرورت شکل‌گیری حکومت در عصر غیبت نکاتی بیان شد. خلقت آدمی به گونه‌ای است که حکم می‌کند برای برطرف شدن نیازهای خود باید در اجتماع باشد و برای در اجتماع بودن نیازمند قوانین است و قوانین نیز بدون اجرا فائده‌ای را نمی‌رساند. ازاین‌رو همه دستور به تشکیل قوه اجرایی و حکومت عقلاً داده‌اند.

بیشتر روایاتی که در این باب به ظاهر مخالف با تشکیل حکومت است سند معتبر ندارد و می‌توان آنان را از همین ابتدا رد کرد؛ اما آن دسته که دارای سند معتبر است، با دقت در معنای آن می‌توان دریافت که منظور معصوم، قیام و حکومت‌هایی است که دعوت به ضلالت می‌کند و آن بزرگواران در مقام مخالفت با آن حکام هستند. علاوه بر آن نیز معصوم می‌تواند در بیان موارد خاصی از قیام که در زمان خود اتفاق می‌افتد باشد و در مقام نهی از آن حکومت‌های ظالم باشد.

ادله تشکیل حکومت اسلامی در اندیشه امام راحل رحمته‌الله، از آن دسته ادله‌ای است که با توجه به بررسی روایات نهی از قیام و نیز سرمنشئی که از اسلام ناب و سیره عقلاً دارد، دارای قاطعیت است و روایاتی که بعضاً دارای سند معتبر نیست، نمی‌تواند مانع آن شود.

منابع

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، **غیبت نعمانی**، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵ش)، **علل الشرایع**، تحقیق محمد جواد ذهنی تهرانی، قم، کتابفروشی داوری.
۳. خسروپناه، عبدالحسین و جمعی از پژوهشگران (۱۳۹۵ش)، **منظومه فکری امام خمینی** علیه السلام، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. شیخ حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، **وسائل الشیعه**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **کافی**، حمیدرضا آذیر، تهران، دارالکتب اسلامیه.
۶. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، **بحارالانوار**، تحقیق جمعی از محققان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، **الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، گنکره شیخ مفید.
۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶ش)، **پیام قرآن**، تهران، دارالکتب اسلامیه.
۹. منتظری، حسینعلی (۱۳۷۹ش)، **مبانی فقهی حکومت اسلامی**، محمود صلواتی، تهران، انتشارات سرایی.
۱۰. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۶۹ش)، **شؤون و اختیارات ولی فقیه**، (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
۱۱. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱ق)، **کتاب البیع**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول.
۱۲. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۰۲ش)، **ولایت فقیه**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. نجفی، محمدحسن بن باقر (۱۳۶۲ش)، **جواهرالکلام**، تحقیق عباس قوچانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم.

